

اصلی‌ترین ویژگی‌های سبکی هجویات سوزنی سمرقندی

سیداحمد پارسا*

چکیده

هجو از فروع ادب غنایی است که به دلیل سیطره نقد اخلاقی تا کنون به شیوه بایسته مورد توجه واقع نشده است. این پژوهش به بررسی اصلی‌ترین ویژگی‌های سبکی هجویات سوزنی سمرقندی پرداخته و آنها را از نظر سطوح زبانی، ادبی و فکری بررسی کرده است. در این پژوهش از ذکر ابیاتی که در آنها واژه‌های رکیک و ناخوشایند به کار رفته، خودداری شده است. روش پژوهش توصیفی = تحلیلی است و نتایج با استفاده از تکنیک تحلیل محتوا به شیوه کتابخانه‌ای و سندکاوی بررسی شده‌اند.

نتایج نشان می‌دهد که هجویات سوزنی بیشتر از نوع فردی، تعریض و غیرواقعی است و اشتباهات او در به کارگیری تلمیحات قرآنی نشان می‌دهد که وی از دانش عربی و علوم قرآنی بهره‌چندانی نداشته است. زبان وی عفیف نیست و به جای مقابله با هنر شاعری رقیب، به هجو صفات خَلقی و خُلقی او می‌پردازد.

کلیدواژه‌ها: ادب غنایی، شعر انتقادی، هجو، سبک‌شناسی، سوزنی سمرقندی

تاریخ دریافت: ۹۳/۱۰/۶ تاریخ پذیرش: ۹۴/۶/۱۴

* استاد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه کردستان / dr.ahmadparsa@gmail.com

۱- بیان مسئله

هر يك از گونه‌های ادبی از ویژگی‌های سبکی خاصی برخوردارند و شناخت سبکی این گونه‌ها، سبب حصول درك درست‌تری از آن‌ها خواهد شد. هجو یکی از این گونه‌هاست که از فروع ادب غنایی به شمار می‌رود و مانند هر گونه ادبی دیگر، دارای ویژگی‌های سبکی خاصی است که آن را از دیگر انواع، متمایز می‌سازد. بررسی ویژگی‌های هجو، علاوه بر شناخت بهتر این گونه ادبی، به روشن‌تر شدن ارزش و فهم ساختار آن کمک می‌کند، زیرا هجو، به دلیل سیطره نقد اخلاقی بر ادبیات، تاکنون به گونه‌ای بایسته مورد توجه واقع نشده است و بررسی این مبحث می‌تواند در پژوهش‌های بین‌رشته‌ای چون جامعه‌شناسی ادبیات و روان‌شناسی ادبیات اهمیت بسزایی داشته باشد.

هجو در آثار ادبی همه ملّتها کم و بیش دیده می‌شود؛ به عنوان مثال، هجو تقریباً موضوع مشترك همه آثار است که شعر عربی را به صورت موضوعی تقسیم و تدوین کرده‌اند. ابوتّمّام در الحماسه (۱۹۹۸ م.)، قدامه بن جعفر در نقد الشعر (بی‌تا)، ابوهلال عسکری در الصّناعتين (۱۹۸۹ م: ۴۱۰-۲۰۸) و ابن‌رشیق قیروانی در العمده (۲۰۰۰: ۲۱۰) در ضمن تقسیم‌بندی‌های گوناگون خود از موضوعات شعری، به هجو نیز اشاره کرده‌اند. قدامه همین کوشش را در حصر موضوعات در کتاب نقد النثر^۱ هم به کار برده است (ر.ک: ابن‌جعفر، ۱۹۹۵: ۱۱۷). مؤلفان کتب تاریخ ادبیات نیز هجو را از فروع ادب غنایی قرار داده‌اند (ر.ک: فاخوری، ۱۳۸۳: ۳۸ و ۳۹).

انگیزه‌های هجو متفاوت است. نیکوبخت (۱۳۸۰: ۱۸۲) این انگیزه‌ها را در چهار محور روانی، اجتماعی، هنری و سیاسی تقسیم کرده است. به نظر می‌رسد

۱. برخی در انتساب این کتاب به قدامه بن جعفر تشکیک کرده‌اند و آن را متعلق به ابن‌وهب می‌دانند (ر.ک: ضیف، ۱۳۸۳: ۱۲۱-۱۲۲).

هجویات سوزنی سمرقندی بیشتر بر محور روانی استوار است. حسادت، ناتوانی در مقابله منطقی با حریفان شعری و مسائلی از این دست، در کنار شرایط اجتماعی عصر شاعر، هجو را به گونه‌ای در سرشت سوزنی جایگیر کرده که گویی جزء جدانشدنی وجود او شده است. مخاطب او در بیشتر هجویاتش شاعری به نام «جلالی» است که سوزنی او را به تعریض «خر خمخانه» نامیده، و از نظر قدرت شاعری از وی برتر بوده است و سوزنی به هیچ وجه توان رقابتی سازنده با او را نداشته است. از این رو، به جای نقد اصولی سروده‌های او، به توهین و ناسزا متوسل شده است. داوری عوفی نیز که از جلالی در لباب‌الالباب با لفظ حکیم یاد می‌کند، مؤید این نظر است: «حکیم جلال که نظم او چون سحر حلال و نثر او چون باد شمال روح افزا و دل‌گشای است» (عوفی، ۱۳۶۱: ۱۹۸/۲).

پژوهش حاضر، ضمن پرهیز از ذکر الفاظ مستهجن، می‌کوشد به شیوه توصیفی-تحلیلی، با استفاده از تکنیک تحلیل محتوا، به بررسی هجویات سوزنی پردازد و آنها را در سه حیطه زبانی، فکری و ادبی بررسی نماید. شناخت بهتر اسلوب سوزنی در هجویات از اهداف پژوهش حاضر است.

۲- هجو

۱-۲- بحث لغوی

هجو واژه‌ای تازی است که در فرهنگ‌های لغت عرب، به معنی برشمردن کاستی‌های کسی و نکوهش و دشنام او آمده است (نک: ابن منظور افریقی، بی‌تا، ذیل هجو؛ فیروزآبادی، بی‌تا: ۴۰۲؛ حسینی زبیدی، ۱۹۵۶، ذیل هجو؛ انیس و دیگران، ۱۳۷۲: ذیل «هجو»؛ معلوف یسوعی، ۱۳۷۴: ذیل «هجو»). این واژه در اصل فعل ناقصی است که معانی آن با هر دو ریشه واوی (هجا یهجو) و یایی (هجی یهجی) مرتبط است. پژوهشگران از دیرباز به تناسب معنایی واژه هجو با هم‌ریشه‌های آن

توجه داشته‌اند. به عنوان مثال، زمخشری هجو را برگرفته از معنای هجای حروف می‌داند: «الهجاء مأخوذ من هجاء الحروف فهو تعديداً المعاييب» (زمخشری، به نقل از حسین محمد، ۱۹۷۰: ۱۸). صاحب‌بن‌عباد هجو را فرو نشانیدن گرسنگی معنی کرده است: «هجاء غرثه و جوعه هجواً أسكن» (ابن‌عباد، ۱۹۹۴: ۲۲۰). به نظر می‌رسد منظور او از فرو نشانیدن گرسنگی، کاهش حرص یا فرو نشانیدن کینه‌ای باشد که بعد از هجو در هجوکننده به وجود می‌آید.

«فوزی سعد عیسی» با بررسی فرهنگ واژه‌های زبان عربی، دوازده معنی برای واژه‌های مرتبط با هجو (در هر دو ریشه‌ی واوی و یایی) برشمرده است که برخی از آنها عبارتند از:

- الهجاء: الضفدغ (قورباغه).
- و هجو یومنا: اشتد حره (گرما شدت یافت).
- و هذا علی هجاء هذا: علی شکله و قدره و مثاله (بر شکل و اندازه و مثالش).
- و المرأة تهجو زوجها و تهجو صحبتها: ای تدمه و تشکو منه (این زن، همسرش و مصاحبت با او را هجو می‌کند؛ یعنی، او را نکوهش و از او شکایت می‌کند).
- و الهجاء تقطیع اللفظ به حروفها: ای تعدادها و تفصیلهها (هجاء تقطیع يك واژه به حروف تشکیل دهنده آن است؛ یعنی، تعداد آن حروف و جدا کردن آنها).
- و يقال: هجی البيت هجياً: ای انکشف (آشکار شد).
- و ممّا هو قریب من الماده: الهیاج بمعنی الغضب و القتال (و نزدیک به این ریشه به معنی به هیجان آمدن، یعنی خشم و مبارزه و جنگ).
- و الهوج بمعنی الحمق و التسریع (الهوج به معنی حماقت و... است).
- و الرياح الهوجاء: اللّتی تقتلع البيت (بادی که خانه‌ها را از بیخ و بن برمی‌کند) (سعد عیسی، ۲۰۰۷: ۱۳).

مؤلف کتاب الهجاء والهجاؤون فی الجاهلیة بر این باور است که واژه هجو با همه هم‌ریشه‌های آن اعم از واوی و یایی، به گونه‌ای ارتباط معنایی دارد: «و قد یكون الهجاء بمعناه الأدبی مأخوذ من الضفدغ و هو قبیح الشكل، بشع الصوت و قد یكون مأخوذاً من اشتداد الحرّ فیه معنی التشکیل و التعذیب و قد یكون مأخوذاً من الاصل الیایی فَهُوَ یكشِفُ من سیئات المهجو و لعلّ الهجاء بمعنی تعدید الحروف الكلمة

مأخوذ من المعنى الأخير، فالذی یعدد حروف الكلمة یکشف (حسین محمد، ۱۹۷۰: ۱۸)؛ یعنی، ممکن است هجا به معنی ادبی آن برگرفته از هجاء به معنی قورباغه باشد، چه آن دارای شکلی زشت و صدایی نکوهیده است و یا برگرفته از شدت گرما باشد که در [نفس] خود معنی سختی دادن و عذاب کردن دارد و ممکن است از ریشه یایی برگرفته شده باشد که در [نفس] خود، پرده برداشتن از بدی‌های شخص نکوهش شونده است. در آخر، نتیجه می‌گیرد که ریشه واژه به هر حال، در بردارنده زشتی، سختی و عذاب و پرده برداشتن [از روی عیوب] است.

۲-۲- تعریف اصطلاحی هجو

فیروزآبادی هجو را دشنام دادن به شعر معنی کرده است (نک: فیروزآبادی، بی‌تا، ۴۰۲). این تعریف مبنای مؤلفان فرهنگ‌های لغت عربی و فارسی شده است (نک: انیس و دیگران، ۱۳۷۲ ذیل «هجو»، معلوف یسوعی، ۱۹۸۶: ذیل «هجو»). در میان فرهنگ‌های فارسی نیز مؤلف آندراج به تقلید از فیروزآبادی بر شعر بودن هجو تأکید می‌کند و می‌نویسد: «دشنام دادن کسی به شعر و نکوهیدن خلاف مدحت و هجو که آن را ذم و قدح گویند و آن چنان است که اوصاف ناشایست کسی را به قصد اهانت آن بیان کنند؛ خواه در نفس الامر باشد، خواه به ادعا (پادشا، ۱۳۳۵: ذیل «هجو»). این تعریف از جهتی دارای اشکال است؛ زیرا، هر چند بیشتر هجویات صورت شعری دارند، اما این امر کلی نیست و هجو در نثر نیز کم و بیش به چشم می‌خورد که بهترین نمونه آن در زبان عربی، هجو ابولهب و همسر او در قرآن کریم (مسد/۱) است (پارسا، ۱۳۸۵: ۵۹). در نثر فارسی نیز نمونه‌های فراوانی دیده می‌شود؛ به عنوان مثال، می‌توان به هجو جمال‌الدین علی عراقی از خرندزی اشاره کرد (ر.ک: خرندزی، ۱۳۴۳: ۷۰-۷۸). از این رو به نظر می‌رسد تعریف زیر را بتوان کامل‌ترین تعریف اصطلاحی هجو در نظر گرفت: «هر گونه تکیه یا تأکید بر زشتی‌های وجودی یک چیز خواه به ادعا، خواه به حقیقت هجو است» (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۲: ۵۲).

۲-۳- انواع هجو

هجو را می‌توان از زوایای مختلف طبقه‌بندی کرد. «امیل ناصیف» هجو را به ۹ دسته تقسیم کرده است: ۱- هجو فردی ۲- هجو جمعی ۳- هجو خَلقی ۴- هجو خُلقی ۵- هجو زشت ۶- هجو عَفیف ۷- هجو تعریف ۸- هجو تصریح ۹- هجو استخفاف و تهکم (ناصر، بی‌تا: ۱۲-۱۵) که جز مورد نهم همگی از زوایای مختلف قابل پذیرش هستند؛ ولی استخفاف جزو ذات هجو است و نمی‌توان آن را نوع خاصی به شمار آورد. از طرف دیگر این تقسیم‌بندی جامع و مانع نیست و می‌توان آن را از جهات دیگری هم تقسیم‌بندی کرد؛ مثلاً می‌توان هجو را از نظر انطباق آن با واقعیت به دو دسته واقعی و غیرواقعی نیز تقسیم کرد. به عبارت دیگر هرگاه هجوکننده صفاتی را در مهجور مورد نکوهش قرار دهد که واقعاً در او موجود باشد و در این زمینه غلو در پیش نگیرد، این هجو واقعی است، و الا غیرواقعی محسوب می‌شود. به نظر می‌رسد هجویات سوزنی سمرقندی بیشتر از نوع هجو فردی، صریح و غیرواقعی، و متأسفانه، عاری از زبانی عَفیف است. از این رو، هجو او زشت است و به تصریح یا تعریف، صفات خَلقی و خُلقی مهجو را در معرض تیغ نکوهش تند قرار می‌دهد.

۲- پیشینه پژوهش

نیکوبخت (۱۳۸۰) در کتاب «هجو در شعر فارسی» به نقد و بررسی شعر هجوی از آغاز تا عصر عبید زاکانی پرداخته است، و در آن، فقط سه و نیم صفحه به سوزنی اختصاص داده است. در تذکرها و تاریخ‌های ادبیات نیز ضمن بیان سرگذشت این شاعر، به هجوگویی او اشاره شده است؛ مثلاً، ذبیح‌الله صفا ضمن بیان شرح احوال او از قول تذکره‌نویسان، درباره هجوگویی او چنین می‌گوید: «سوزنی شاعری بدزبان بود و در هجوگویی معانی خاصی ابداع کرد؛ مضامین بدیع می‌یافت و برای بیان

معنی و مقصود خود از به کاربردن رکیک‌ترین کلمات امتناع نداشت... (صفا، ۱۳۶۸: ۶۲۲/۲-۶۲۶). بهزادی اندوهجردی (۱۳۸۳: ۱۲۸-۱۳۱) در کتاب «طنزپردازان ایران از آغاز تا پایان دوره قاجار» در مجموع، سه صفحه به سرگذشت سوزنی اختصاص داده که بیشتر تکرار مطالب تذکره‌نویسان است. عزیزالله کاسب (۱۳۶۶: ۱۶۶) شاعران هجوسرا را به سه دسته تقسیم کرده، و انوری، سوزنی و یغمای جندقی را در مرتبه اول قرار داده است. موسوی گرمارودی (۱۳۸۸: ۱۹۱) یکی از اغراض نقیضه را استهزا و مسخره محض می‌داند و ضمن اشاره به نقیضه‌گویی‌های سوزنی معتقد است سوزنی و امثال وی جز مسخره، هجا و بیعاری و ولنگاری قصد دیگری نداشته‌اند.

سبک‌شناسی نسبت به دانش‌های دیگر ادبی چون معانی، بیان، بدیع، عروض و قافیه و امثال آنها، دانش نسبتاً جوانتری است. این مسئله در کنار سیطره نقد اخلاقی موجب شده است که پژوهش درباره هجو به طور عام و درباره سبک‌شناسی هجو به طور خاص کمتر مورد توجه قرار گیرد. مقاله «سبک‌شناسی هجویات خاقانی» تألیف سیداحمد پارسا (۱۳۸۵) اولین اثری است که به بررسی سبکی هجویات پرداخته است. سبک‌شناسی هجویات متنبی (پارسا و مرادی، ۱۳۸۶) و مقایسه سبکی هجویات در دو دیوان خاقانی و متنبی (پارسا و مرادی، ۱۳۸۷) از دیگر پژوهش‌ها در این زمینه به شمار می‌روند. مع ذلک، تا کنون در زمینه سبک هجویات سوزنی پژوهشی بایسته صورت نگرفته و تحقیق حاضر کوششی در جهت رفع این خلأ است.

۴- روش تحقیق

روش تحقیق این پژوهش توصیفی - تحلیلی است و نتایج با استفاده از شیوه تحلیل محتوا بررسی می‌شوند. جامعه آماری، دیوان سوزنی سمرقندی و حجم نمونه، سروده‌های هجوآمیز او است. منبع بررسی، دیوان سوزنی، تصحیح ناصرالدین‌شاه حسینی است.

۵- سبک‌شناسی هجویات سوزنی سمرقندی

یکی از راه‌های عملی برای تجزیه و تحلیل سبکی يك متن، بررسی آن از سه دیدگاه زبانی، فکری و ادبی است که در این جا مهم‌ترین ویژگی‌های هر يك به اختصار بررسی می‌شود:

۵-۱- حیطه زبانی

۱-۱-۵- استفاده از نمادهای حیوانی

سوزنی در هجویات خود از حیواناتی چون خرس، ارنب (خرگوش)، گربه، سگ، استر، گاو، اسب و خر برای مهجویان خود استفاده کرده است:

استری کردی ای بوالحسن حاکم خر استری از خر نشگفت و خری از استر
هم خری کردی و هم استری از خود پیدا زآن که بد اصلی چون استر و بد فعل، چو خر
(سوزنی، ۱۳۴۴: ۳۵)

بسامد واژه «خر» در هجویات سوزنی بیش از دیگر جانوران است؛ به عنوان مثال در قصیده‌ای با مطلع

خط امان من است این قصیده غرا که بیش از این نکنم کار و بار، دم خر را

تا بیت شانزدهم، ۲۲ بار این واژه را به کار برده است. علاوه بر این، وی قصیده‌ای ۲۱ بیتی با ردیف «خر» دارد که در آن، در مجموع ۳۴ بار این واژه را به کار برده است. سوزنی خود نیز به بسامد بالای واژه خر در دیوانش معترف است، اما گویی سرانجام با حریفش از در صلحی ظاهری درآمده است: بدو دیوان شعرم شد خرآباد/ چو صلح افتاد، خیرآباد کردم (همان: ۶۷)

در واقع سوزنی با انتساب صفات حیوانات به مهجو، بیشتر به هجو صفات خلقی وی پرداخته است. واژه‌های «خرسر»، «خرس روی»، «سگ سیرت» و مواردی از مصادیق این مفهوم است:

خرسر و خرس روی و سگ سیرت خر گرفته به کول خیک شراب
(همان: ۱۶)

گاهی هم از ترکیب دو حیوان، حیوان جدیدی ساخته است که در عالم واقع
مصدافی برای آن نمی‌توان یافت؛ مانند گربه‌سگ:

چه گه گربه سگی هندو نژاد است پلید و بدرگ است و روسپی‌زاد
(همان: ۱۹)

۲-۱-۵- استفاده از کاف تحقیر

هدف اصلی هجو، تحقیر هجوشونده است؛ از این رو هجوکننده از شیوه‌های
مختلفی برای این منظور استفاده می‌کند که یکی از آنها استفاده از «کاف تحقیر»
است. بسامد این نوع کاف در شعر سوزنی بسیار اندک است و به هیچ روی با شاعران
دیگر، در این زمینه، قابل مقایسه نیست. به عنوان مثال، خاقانی در یک چامه کوتاه
چهارده بیتی، سی و چهار بار از کاف تحقیر و تصغیر استفاده کرده است (پارسا،
۱۳۸۵: ۶۰). ابیات شامل زیر نمونه‌هایی از کاف تحقیر در قصاید هجوی سوزنی
است:

خر سر خمخانه را لیشه کنم لب تا کنم از روی تیشه چون لب ارنب
وانگهش آرم برون به شعبده‌بازی ارنبکی ارنب رنود ملقب
(سوزنی، ۱۳۴۴: ۱۷)

زان پیرك جولاهه بت خاره بد باب نی نی که دو خر ماند نگویم دو پسر ماند
(همان: ۲۳)

مسعودك غر مرد بغاپیشه که در اصل كودك بُد و غر بود چو پیرك شد، غر ماند
(همان: ۲۴)

۳-۱-۵- استفاده از واژه‌های تابو

زبان سوزنی در هجو، زبانی عقیف نیست؛ از این رو نکوهش جای خود را به

دشنام داده است. استفاده فراوان او از واژه‌های مستهجنی که در فرهنگ ما سخن گفتن از آنها حالتی تابوگونه دارد، مبین این جایگزینی است، که شاعر آنرا را وصف همه مهجویان خود کم‌وبیش روا داشته است^۱، اما اوج آن را می‌توان در هجو شاعری به نام جلالی مشاهده کرد؛ زیرا از ۵۹ قصیده هجو و هزل، چهارده قصیده، یعنی، يك چهارم آن‌ها را به هجو این شخص اختصاص داده است. او در جواب اعتراض همین شاعر چنین می‌گوید:

در هجاگویی دشنام مده، پس چه دهم؟
 هیچ خصمی را این شغل نیاموزد خصم
 هجو را مایه ز دشنام دهد مرد حکیم
 مثل نان فطیر است هجا بی دشنام
 مرغ بریان دهم و برّه و حلوا و حریر؟
 هیچ صوفی را این کار نفرماید پیر
 تا مخمّر شود از او و بخیزد چو خمیر
 مرد را درد شکم گیرد از نان فطیر
 (همان: ۴۴ و ۴۵)

سوزنی با هجویات شاعران هجوگویی پیشین نیز آشنا بوده است؛ زیرا می‌گوید:
 رفیق و مونس من هزل‌های طیان^۲ است
 حکایت خوش من خرزنامه حكاك^۳
 (همان: ۵۹)

از این رو به نظر می‌رسد در هجویات خود از هجوسرایان عرب، به‌ویژه ابونواس،

۱. تعداد مهجویان سوزنی در دیوانش ۱۹ نفر ذکر شده، اما عنوان یک قصیده که در دیوان او در هجای «احمد شباک» ذکر شده، در واقع مدح اوست و به نظر می‌رسد در چاپ دیوان چندان دقتی نشده است. ابیات زیر مؤید این نظر است:

به جان پاک تو ای خواجه احمد شباک
 سر من آن‌جا باشد که خاک پای توست
 که همچو جان توام با تو از دل پاک
 وگرچه سر ز شرف برگذارم از افلاک
 (سوزنی، ۱۳۴۴: ۵۸)

۲. طیان معروف به ژاژخای، از شاعران عهد سامانی است و در فرهنگ‌ها (از جمله لغت فرس) اشعار بسیاری از او شاهد آمده [است].

(معین، ذیل «طیان»)

۳. حكاك مرغزی [ح ك ك م] (اخ). از قدمای شعراست و طبع او به هزل و هجا نیز مایل بوده است. او را منظومه‌ای است به نام خرزنامه:

رفیق و مونس من هزل‌های طیان است
 حکایت خوش من خرزنامه حكاك
 (دهخدا؛ ذیل «حكاك»)

متأثر بوده است، زیرا در یکی از شعرهایش اشاره می‌کند که ابونواس در خواب به او اجازه هجو داده است، به گونه‌ای که حتی به پدرش هم رحم نکند:

مرا به خواب نموده است ابونواس چنین
مکن تو فرق ز پیر و جوان که نکند فرق
شوگال گرسنه انگور طایفی^۱ ز حکاک^۲
چه میش، چه بره، دندانش را چه بخته چه شک

(همان: ۵۹)

این عدم تمایز در هجو، یادآور هجویات حطیئه، شاعر عرب است که همواره به هجو و آزار مردم می‌پرداخت و عمر، خلیفه ثانی، به همین خاطر او را محبوس کرد. گویند حطیئه مادر و پدر خود و حتی خودش را نیز هجو می‌کرد (الشعر و الشعراء به نقل از زرین کوب، ۱۳۷۲: ۶۸).

۲-۵- از نظر ادبی

از آن جا که هجویات برخاسته از خشم است، زبان در بیان این حالت کمتر می‌تواند ادبی باشد زیرا غلبه این وضعیت درونی مجال تصویرگری را از شاعر می‌گیرد. بهترین راه برای شناخت این تغییر در شاعر مقایسه قصاید هجوآمیز خاقانی با قصاید مدحی اوست. البته این سخن، به هیچ وجه، به معنی خالی بودن هجویات او از صور خیال و اندیشه‌های شاعرانه نیست، اما به نظر می‌رسد هر چه هجوکننده خشمگین‌تر باشد، زبان او کیفیت ادبی خود را بیشتر از دست می‌دهد. هجویات سوزنی بیشتر عکس‌العمل او در برابر رقیبی است که گویا سوزنی توان مقابله شعری با او را ندارد: شاعری که بر خلاف سوزنی و طبق اعتراف وی، مخالف دشنام‌گویی

۱. انگور طایفی: انگور خوب (دهخدا، ذیل «طائفی»).

۲. در دیوان سوزنی «حکاک» آمده است؛ اما به نظر می‌رسد درست این واژه همان است که در لغتنامه دهخدا ثبت شده است (چکاک) که به معنی انگور نامرغوب است. دهخدا این بیت سوزنی را به همین شکل یک بار در ذیل «طائفی» و یک بار در ذیل «چکاک» آورده است.

است:

در هجاگویی دشنام مده، پس چه دهم مرغ بریان دهم و بزّه و حلوا و حریر؟
(سوزنی، ۱۳۴۴: ۴۴)

حریف سوزنی - آن گونه که از شعرهای سوزنی برمی آید - ادعای ملك الشعرايي دارد و این خود خشم شاعر هجاگویی را برانگیخته است:

کیست میر شعرا؟، گویی و هم گویی من نام خود خواهی ای خیره سر تیره ضمیر
سهل کاریست امیرالشعرا بودن تو لیک از میره با سهل بسرگین کش میر^۱
سپردندان و چکندر سر و بادنجان لب^۲ شاعری نیست چو تو از حدّ کش تا کشمیر
(همانجا)

این شاعر را عوفی در لباب الالباب، حکیم جلال معرفی می کند و درباره شعرش چنین می گوید: «نظم او چون سحر حلال و نثر او چون باد شمال روح افزا و دل گشای است» (عوفی، ۱۳۴۴: ۱۹۸/۲). این شخص نیز هجویاتی داشته و مسلماً سخنان سوزنی را بی جواب نمی گذاشته، اما «چون در زبان سوزنی افتاد و به بلاء هجاء او مبتلی شد، به آخر عمر جمله اهاجی و هزلیات خود شست و استغفار کرد» (همانجا).

سوزنی به جای اینکه با دلایلی، ولو ادعایی، به ردّ ادعای ملك الشعرايي حریف بپردازد، و به نوعی ناشایستگی او را برای این مقام ثابت کند، به ظاهر او ایراد می گیرد و با استفاده از تشبیهات بلیغ می کوشد، تصویری کاریکاتوری از او ارائه دهد که هیچ ارتباطی با شعر و شاعری او ندارد. علاوه بر این، مصراع دوم بیت سوم، مبین اعتراف سوزنی به شاعر بودن این حریف است، اما تنها در بیتی به شعر او اشاره می کند و با «کشک» خواندن آن، و «انجیر» نامیدن شعر خویش، شعر خود را برتر می نشاند:

شعر من هست چو انجیر همه مغز و لطیف و آن تو کشک غلیظ است و به از کشک، انجیر
(سوزنی، ۱۳۴۴: ۴۴)

۱. متأسفانه ضبط درست و معنی مصراع دوم مشخص نیست.

۲. سوزنی در این مصراع خواسته است که فرد را از نظر ظاهری هجو کند و تصویری کاریکاتوری از مهجو بسازد؛ از همین روی دندانش را به سیر، و سرش را به چغندر تشبیه کرده است.

و بلافاصله، باز به دشنام گویی رو می‌آورد:

تو سگی، شعر تو زنجیرِ تو در گردن تو نه تو، نه شعر تو، چونانکه نه سگ نه زنجیر
(همانجا)

در بیتی دیگر از همین قصیده، او را شاعر خوانده است، اما شاعری که هوس شعر
در سر دارد؛ به عبارت دیگر، او را نه شاعر بلکه آرزومند شاعری خوانده است:

شاعری خرسری و در سرت از شعر هوس همچو اندر سرِ هر خر هوس گاه و شعیر
(همانجا)

سوزنی بیش از همه مباحث علم بیان از تشبیه استفاده کرده است. وی حتی برای بیان
واژه هجو نیز از تشبیه استفاده کرده است. تشبیه هجو به بوق، بار، جرس، علف، خوان،
سنگ، دبوس و خنجر، نمونه‌هایی از این موارد است:

- تشبیه هجا به بوق:

به شاعری چو کنم بوق هجو بادانگیز مرا چه ماده خرمغ، چه زخر ترسا
(همان: ۵)

- تشبیه هجا به بار:

به پشت مازة گاو زمین رسد آسیب چو درکشم خر خمخانه زیر بار هجا
(همانجا)

- تشبیه هجا به جرس:

گشاده شد جرس هجو من، که بسته مباد ز گرد آن خر خمخانه احمق الشعرا
(همانجا)

- تشبیه جرس به علف:

نوی خر ز علف باشد، این هجا علف است در آخور خر خمخانه تا بود به نوا
(همانجا)

- تشبیه هجا به خوان:

ملیح مغ‌بچه را در طعام خوان هجا سزد که ملح زیادت کنم که هست سزا
(همان: ۷)

- تشبیه هجا به تیغ:

از تیغ هجای پدر من پدر تو صد ره به هزیمت شد و سر برد و سپر ماند
(همان: ۲۴)

- تشبیه هجو به دبّوس:

یعنی دبّوس هجو زخم بر سرش درست تا کله بشکنم ز خر و مغز گسترم
(همان: ۶۵)

- مراعات نظیر (تناسب)

از آن جا که سوزنی علاقه خاصی به کاربرد واژه «خر» دارد، از تناسب آن با بعضی واژه‌های دیگر غافل نیست. به عنوان مثال، هنگامی که حکیم جلالی را خر می‌خواند، در تقطیع شعر او نیز به جای استفاده از ارکان عروضی معمول، یعنی مفاعلهن فاعلهن فاعلهن فاعلهن، که وزن شعر هجوی خود اوست، به ساختن ارکان نوینی از واژه «علف» می‌پردازد که با واژه خر تناسب داشته باشد:

خری است شاعر و تقطیع شعر او این است معالفن علفاتن معالفن علفو
(همان: ۸۰)

یا هنگام مقایسه شعر خود با سروده‌های این شاعر، شعرهای وی را ترانه و شعرهای خود را خرانه می‌نامد؛ به عبارت دیگر، مخاطب حریف (خودش) را آدمی، و مخاطب خود (حکیم جلالی) را الاغ فرض کرده است. از همین رو، هجو خود را علفی برای حریف می‌داند:

خرک ترانه تراش است و من خرانه تراش خرانه‌هاست که در خر همی کنم انشا
نواي خر ز علف باشد، این هجا علف ست در آخور خر خمخانه تا بود بنوا
گشاده شد جرس هجو من، که بسته مباد ز گرد آن خر خمخانه، احمق الشعرا
(همان: ۶)

- استفاده از تلمیحات قرآنی

یکی از منابع شاعران هجاگوی تلمیحات قرآنی بوده است و سوزنی نیز از این قاعده مستثنی نیست. با وجود این، به نظر می‌رسد سوزنی از دانش عربی و علوم

قرآنی بهره‌چندانی نداشته است، زیرا هنگام استفاده از يك تلمیح قرآنی، در مصرع دوم بیت مورد نظر ضمیر «هم» را برای مخاطب مفرد مذکر به کار برده، که نادرست است.

شعر علم است و تو خر عامی علم مستغنی از تعلم خر
بارِ «بل هم اَصْل» کشی، برخیز تا تو را نام گشت بل هم خر

(همان: ۴۷)

که اشاره است به بخشی از آیه ۱۷۹ سوره اعراف: «...اولئك كالانعام بل هم اَصْل...»

به نظر می‌رسد استفاده سوزنی از تلمیحات قرآنی مقابله با دانش قرآنی حریفش بوده است، زیرا آن‌گونه که از فحوای کلام سوزنی برمی‌آید، این شخص اهل دانش و فضل و حتی حافظ قرآن بوده است:

برمن کنی تکبر و گویی ز ابله‌هی من حامل کتاب خداوند اکبرم
خر حامل کتاب بود، همچنین که تو من از خران کتاب تکبر چرا خرم؟

(همان: ۶۶)

که مصراع سوم آن تلمیحی به بخشی از آیه پنجم سوره جمعه است که می‌فرماید: «مَثَلُ الَّذِينَ حُمِّلُوا التَّوْرَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْجِمَارِ يَحْمِلُ اسْفَارًا...؛ کسانی که تورات به ایشان واگذار گردید، ولی بدان عمل نکردند و حق را ادا نمودند، به درازگوشی می‌مانند که کتابهایی را برمی‌دارد (ولی از محتوای آن خبر ندارد)...» (خرمدل، ۱۳۷۱: ۶۶۹). به نظر می‌رسد سوزنی علاوه بر این که حریفش را عامل به احکام قرآن دانسته، تلویحاً او را یهودی خوانده است؛ زیرا شأن نزول این آیه درباره دانشمندان یهود است. با وجود این، سوزنی در هیچ‌جای هجویات خود، حریفش را یهودی نخوانده، در صورتی که بارها او را مسیحی نامیده است. ابیات زیر مصادیقی از این اتهام زنی است:

تو از نژاد و تخمه سگبان قیصری من از نژاد سلمان، یار پیمبرم
برون ز يك پدر، تو نغوشاك‌زاده‌ای من تا بسی پدر همه دیندار و دینورم

(همان: ۶۶)

یا در جای دیگر به مسیحی بودن اجداد رقیبش اشاره می‌کند:

در پذیرفتن اسلام به سی سال زدند غازیان بر در دیر پدرانست تکبیر
غازی هست که تکبیر بگوید هرگز به در دیر و به تصحیف تو آید شبگیر؟
(همان: ۴۵)

تحقیقات پژوهشگران نیز مؤید کم‌سوادى سوزنی در علوم عربی و اسلامی است. ذبیح‌الله صفا (۱۳۶۸: ۶۲۲/۲) با تکیه بر مطالب تذکره‌ها معتقد است «سوزنی در آغاز جوانی به بخارا رفت و مدتی در مدرسه‌ای تعلّم می‌کرد و ظاهراً از علوم دین از قبیل اخبار و حدیث و تفسیر تجاوز نکرد، سپس به شاعری پرداخت».

۳-۵- از نظر فکری

هجویات سوزنی فاقد پشتوانه فکری منسجمی است؛ از این رو، به جای ارائه دلایل قابل توجیه در هجو حریف شعری خود، به فحاشی می‌پردازد. وی جمعاً هجده نفر را هجو کرده که اغلب اشخاص بزرگی بوده‌اند. به عنوان مثال، جلالی حکیم فرهیخته‌ای بود.

هجو نتیجه انحطاط اخلاقی جامعه است و هدف آن تحقیر است. هجویات سوزنی بیانگر این است که جامعه عصر سوزنی، جامعه‌ای نابسامان بوده و ارزش‌های اخلاقی به شدت در آن سقوط کرده بود و همین مسئله راه را برای کسانی چون سوزنی باز کرده تا به هجو افراد بپردازند و آنان را با الفاظی بسیار رکیک و ناشایست یاد کنند.

۶- نتیجه‌گیری

نتایج نشان می‌دهد که زبان هجو سوزنی به هیچ روی عقیف نیست و از واژه‌های تابو، کاف تحقیر، نام‌های حیوانات و امثال اینها استفاده می‌کند. در این میان، واژه «خر» از بسامد فراوانی برخوردار است، به گونه‌ای که در یکی از قصاید خود، تا بیت شانزدهم، ۲۲ بار از این واژه استفاده کرده است. به علاوه، قصیده‌ای ۲۱ بیتی با ردیف

«خر» دارد که در آن ۳۴ بار این واژه را به کار برده است. او جهت تحقیر رقیب و حریف شعری خود، از هیچ کوششی فروگذار نکرده است. از نظر ادبی هجویات سوزنی مطابق سنت مرسوم هجویه‌سرایی در قالب قصیده است و زبانش در هجویات به سادگی می‌گراید. از نظر مسائل بیانی بیشتر از تشبیه محسوس به محسوس و کنایه، و از نظر بدیعی بیشتر از مراعات نظیر، اغراق و بندرت از تلمیحات قرآنی استفاده کرده است. اما به نظر می‌رسد با اینکه همانند شاعران و ادیبان زمان خود، از دانش‌آموختگان مدارس علوم دینی بوده، از علوم عربی - اسلامی بهره‌چندانی نداشته است. اشتباهات تفسیری و نحوی تلمیحات قرآنی وی در هجویات مبین این نقص است. از نظر فکری، هجویات سوزنی فاقد یک پشتوانه فکری منسجم است. از هجده نفری که او هجو کرده، یکی جلالی است که شخصی عالم، حافظ قرآن و ملك الشعراى زمان خود بوده، و دلیل مخالفت سوزنی با وی را باید در عدم توان مقابله علمی و ادبی سوزنی با او جستجو کرد. از همین رو می‌توان گفت که زبان هجو سوزنی زبان ناسزاگویی و تخریب است، نه زبان نقدی اصولی و منطقی.

منابع

- قرآن کریم.
- ابن جعفر، قدامه (۱۹۸۰). نقدالنثر. با مقدمه دکتر طه حسین. بیروت: دارالکتب العلمیه.
- _____ (بی‌تا). نقد الشعر. تصحیح محمد منعم خفاجی، بیروت: دارالکتب العلمیه.
- ابن رشیق قیروانی الازدی، ابوعلی الحسن (۲۰۰۰م). العمده فی محاسن الشعر و آدابه و النقد. تحقیق محمد محی‌الدین عبدالحمید، بیروت: دارالجلیل.
- ابن منظور افریقی، جمال‌الدین محمد بن مکرم (بی‌تا). لسان العرب، بیروت: دارالصاد.
- ابوتمام، حبیب‌ابن‌اوس (۱۹۹۸م). الحماسه، شرح احمد حسن بسج، بیروت: دارالکتب العلمیه.
- ابن‌عباد، صاحب ابن اسماعیل (۱۹۹۴م). المحيط فی اللغه. تحقیق محمدحسن آل یاسین، بیروت: دارالکتب العلمیه.

- انیس، ابراهیم و دیگران (۱۳۷۲). المعجم الوسيط. تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- بهزادی اندوهجردی، حسین (۱۳۸۳). طنزپردازان ایران از آغاز تا دوره قاجار، تهران: انتشارات داستان، چاپ اول.
- پادشا (متخلص به شاد)، محمد (۱۳۳۵). فرهنگ آندراج، زیر نظر محمد دبیرسیاقی، تهران: خیام.
- پارسا، سیداحمد (۱۳۸۵). «سبک‌شناسی هجویات خاقانی»، مجله علوم انسانی و اجتماعی دانشگاه شیراز، دوره بیست و پنجم، ش سوم، پیاپی ۴۸.
- پارسا، سیداحمد و مرادی، فرشاد (۱۳۸۶). «سبک‌شناسی هجویات متنبی»، مجله انجمن ایرانی زبان و ادبیات عربی، ش ۷، ص ۱۵۹-۱۷۵.
- _____، (۱۳۸۷). «مقایسه سبکی هجویات خاقانی و متنبی»، پژوهش‌نامه علوم انسانی، دانشگاه شهید بهشتی، ش ۵۸، ص ۱-۲۲.
- حسین محمد، محمد (۱۹۷۰م). الهجاء والهجاؤون فی الجاهلیه. بیروت: دارالنهضة.
- حسینی زبیدی، محمد مرتضی (۱۹۵۶م). تاج العروس، بی‌جا.
- خرمدل، مصطفی (۱۳۷۱). تفسیر نور. تهران: چاپخانه حیدری، چاپ اول.
- خرندزی زیدری نسوی، شهاب‌الدین (۱۳۴۳). نفثة المصدور، تصحیح امیرحسین یزدگردی. تهران: نشر مرکز.
- دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۷۷). لغت‌نامه، زیر نظر محمد معین و سیدجعفر شهیدی، تهران: دانشگاه تهران، چاپ دوم.
- زرین‌کوب، عبدالحسین (۱۳۷۲). آشنایی با نقد ادبی، تهران: سخن، چاپ دوم.
- سعد عیسی، فوزی (۲۰۰۷م). الهجاء فی الأدب الأندلسی، مصر: دارالمعارف.
- سوزنی سمرقندی، محمد بن علی (۱۳۴۴). دیوان حکیم سوزنی سمرقندی، تصحیح ناصرالدین شاه‌حسینی، تهران: چاپخانه سپهر.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۷۲). مفلس کیمیا فروش، تهران: سخن.
- صفا، ذبیح‌الله (۱۳۶۸). تاریخ ادبیات در ایران، ج دوم، تهران: فردوس.
- ضیف، شوقی (۱۳۸۳). تاریخ و تطور علوم بلاغت. ترجمه محمدرضا ترکی، تهران: سمت.
- عسکری، ابوهلال (۱۹۸۹م). الصناعتین. بیروت: دارالکتب العلمیه.
- عوفی، محمد (۱۳۶۱). لباب الالباب، به اهتمام ادوارد براون، تهران: نشر ممتاز.
- الفاخوری، حنا (۱۳۸۳). تاریخ الادب العربی، تهران: توس.
- فیروزآبادی، مجدالدین (بی‌تا). قاموس المحيط، بی‌جا.

- کاسب، عزیزالله (۱۳۶۶). چشم‌انداز تاریخی هجو، تهران: ناشر مؤلف، چاپ اول.
- معلوف یسوعی، لويس (۱۳۷۴). المنجد، تهران: نشر دهاقانی.
- معین، محمد (۱۳۷۵). فرهنگ فارسی. تهران: امیرکبیر، چاپ نهم.
- موسوی گرمارودی، علی (۱۳۸۸). دگرخند (درآمدی بر طنز، هزل، هجو در تاریخ تا دوره معاصر)، تهران: انجمن قلم، چاپ اول.
- ناصیف، امیل (بی‌تا). اروع ما قیل فی الهجاء، بیروت: دارالجیل.
- نیکویخت، ناصر (۱۳۸۰). هجو در شعر فارسی. تهران: دانشگاه تهران.

